

به مناسبت نوزدهمین سالگرد شهادت عبدالقیوم رهبر

هفتم دلو ۱۳۸۷ خورشیدی مصادف است با نوزدهمین سالگرد شهادت عبدالقیوم رهبر ، انقلابی بزرگ ، سیاستمدار دلیر ، حقوقدان عدالتخواه ، دانشمند مبارز و رهبر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان . شهید رهبر ، مردی که در کوره راه مبارزه و انقلاب بمثابة یک روشنفکر انقلابی عاشقانه و آگاهانه قدم نهاد و پیکار آشتی ناپذیری را برضد ارتجاع و استعمار ، در متن طوفان های سهمناک به آزمایش گرفت. او کسی بود که در راه مبارزه ملی- انقلابی به ناز و نعمت زندگی شخصی پشت پا زد و بجز امر بزرگ آزادی مردم به هیچ چیز دیگری تمکین نکرد.

حقیقت گویی ، ایستادگی اش در برابر دشمنان مردم ، طرح ها و تحلیل های داهیانۀ آن انسان ایثارگر سبب گردید که خار چشم نیروهای مزدور داخلی و اربابان خارجی شان باشد. دشمنان عدالت و آزادی، دست بهم دادند و توطئه قتل او را چیدند . شام هفتم دلو ۱۳۶۸ خورشیدی بود که تروریستان جنایت پیشه در ناحیه حیات آباد پشاور پاکستان سینه ستبرش را آماج گلوله قرار دادند.

به مناسبت شهادت غم انگیز ، جاودانه و حماسی اش ، اینک نگارش دیگری از این شهید آزاده را در اختیار دوستان و رهروان راه او قرار میدهم . امیدواریم نوشته حاضر ، ضمن انتقال بار آموزشی ، بتواند در معرفی افکار ، اندیشه ها و خصال انقلابی او مثنی باشد نمونه خروار. چه خوب گفته اند: عمارت بزرگ را از سایه اش و مردان بزرگ را از سخنان شان توان شناخت.

یاد و خاطره شهید رهبر جاویدان باد!

نفرین بر برقاتلان او !

(rahrawan.com)



شهید پروفیسور عبدالقیوم "رهبر"

تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء

نویسنده : شهید عبدالقیوم رهبر

. . . انسان خود آگاهی است. او از خویشتن و از واقعیت و شایستگی انسانی خویشتن آگاه است. و فرق اساسی او از حیوان، که از مرتبه احساس ساده (نفس) خود فراتر نمیرود در همین است. (هگل - " پدیده شناسی روح ")

از خود بیگانگی طبیعی و اجتماعی:

انسان از زمانی که " مستانه در زمین خدا نعره " را آغازید با جهان ماحولش درگیر ستیزی همه گیر و مداوم گردید. و این ستیز ، گاه او را به تسخیر رهنمون گشته و گاهی هم به تسلیم. جدال انسان با جهان طبیعی پیرامونش بنابر پیچیدگی این محیط و تنوع آن، آنچنان چشم او را خیره کرده است که در تکامل خود به نوعی از خود بیگانگی - به مفهوم نفی و ضد خود آگاهی - در قلمرو جبر طبیعی منجر گردیده است. انسان از خود بیگانه طبیعی در برخورد پویای خود با جهان، تسلط و سیطره او را بر طبیعت بعنوان نفی از خود بیگانگی در قلمروهای شگفت انگیزی امتداد داده است. ولی در عین حال دست و پای او را در دام او هام و تصورات غیر عقلانی آنچنان پیچیده است که بعد از هزاران سال تکامل تند و جهشی هنوز هم در عمق وجدان شان همان مغاک تاریک از خود بیگانگی بمشاهده میرسد. ولی آنچه تأثیرش ازین هم فزونتر بوده و هست ، ستیزه انسان با خودش - بمفهوم کلی آن - است. ستیزه انسان با خودش که در احاد خود به شکل ستیزه فردی، قبیله ای علیه قبیله ای دیگر، ملتی علیه ملت دیگر و یا طبقه و لایه اجتماعی در برابر دیگر طبقات و لایه های اجتماعی یا دیگر انواع تبارز میکند، نه تنها از نگاه شکل خود تنوع بیشتری نسبت به اشکال ستیزه با طبیعت دارد، بلکه از لحاظ محتوی و مایه درونی خود نیز بیحد پیچیده تر و بغرنج تر است. از خود بیگانگی اجتماعی ناشی از ستیزه جویی انسان با خودش مغاک او را با مرز خود آگاهی ژرفتر و پهناورتر ساخت. این بار هم این ستیزه، شورش و تسلیم هر دو را با خود هم نمود داشت. شورشگری اجتماعی در دورانهای متعدد تاریخ نمایانگر

این گامهای جهشی بود که میخواست مرز میان از خود بیگانگی و خود آگاهی را درنوردد و مبارزه و بقاء را درهماغوشی میمون بیامیزد.

سراسر تاریخ بشری عبارت است از مبارزه بخاطر بقاء و بقاء در متن مبارزه ای هولناک و پایان ناپذیر. هر قدر تسلط انسان بر طبیعت گسترده تر گردید و از بطن ذره ها تا فضای بیرونی در ژرفنای ابحار و یا ذروه سیارات حاکمیت و تحکیم خود را گسترانید و هر قدر ستیزه انسان با خودش از محدوده ها و تعلقات طبیعی و جغرافیایی پا فراتر گذاشت، بهمان اندازه خلاء میان خود آگاهی و از خود بیگانگی، میان " واقعیت و شایستگی انسانی " و " احساس ساده و نفس حیوانی " و میان مبارزه (بمفهوم پویایی، دگرگونی و پیشرفت) و بقاء (بمفهوم ایستایی، حفظ واقعیت فاسد و عقبگرایی) و در یک کلمه میان آزادگی و بردگی نیز بیشتر شد. و این خلاء، میلاد حرکت تازه ای را سبب گردید که در اشکال و قلمروهای تازه ای رخ نمود.

شورش و تسلیم درستیزه های اجتماعی و ملی:

قرن ما قرن شگفتی ها و حرکت های بزرگ اجتماعی و ملی است. ملیونها انسان در سه قاره زنجیرهای اسارت ملی را از هم درید و سیمای خمیده و شکسته انسان استعمار زده راست ایستاد تا تاریخ ننگ استعمار را با خون بشوید و تاریخی از طراز نو بنویسد که در آن نه از ماجراجویی های دریایی خبریست و نه از قهرمانان طلا و برده و سازندگان آن انسانهای پا برهنه و مفلوکی اند که در میان فقر، رنج و سیه روزی به دنیا آمده و بزرگ شده اند.

قرن ما همچنان حرکت های بزرگ اجتماعی را شاهد بوده است که در آن نظامات کهن بر روی هم غلطیدند و نظامات نوین جهانی که بر پایه خود آگاهی انسان تاریخ ساز استوار بود، درین کشمکش سر برآوردند و چه بسا که این پویه آگاه " خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ".

قرن ما علاوه برین قرن تسلط شگفت انگیز انسان بر طبیعت است که خود تجارب علمی شگرفی برای ما به ارمغان آورده است.

برخورد نسبت به این حرکت ها و تپش ها در متن چنین اوضاع و شرایطی نمیتواند بطور ساده و بی پیرایه صورت گیرد. اکنون دیگر استعمار با اشکال نوین خود انواع نوینی از خود بیگانگی را دامن میزند تا بتواند بر پایه آن در کشور مستعمره خودش پایه و مایه ای بوجود آورد. استثمارگران بومی نیز اکنون از ابزار و وسایل دیگری استفاده میکنند تا بتوانند بهره کشی خود را در قالب های فریبنده تری ارائه دهند. و تجارب علمی علی الرغم اینکه بایستی در خدمت شگوفایی و ترقی باشد، میتواند دست و پای انسان مجبور و دوزخی را ببندد.

باین صورت اگر دیروز قبیله ای و یا کشور گشایی با ساز و برگ جنگی خود بر قبیله و یا کشور دیگری حمله می آورد، اکنون دیگر سیل سرمایه، کارشناس و ابزار و آلات صنعتی است که مانند اختاپوس رشته های مختلف زندگی مردم را در چنگال خود دارد.

" اسپ تروا " اکنون به شکل سازمانهای سیاسی ، اجتماعی و احیاناً مسیونر های مذهبی عمل میکند ویا از طریق کمپانی های تجارتي (صادراتی - وارداتی) راه را برای استعمارگر میگذشاید. استعمارگر درین میان از میان عناصر بومی عده ای را برمیگزیند تا دستگاه عریض و طویل اداری او را تا اعماق دهکده برسانند و تمدن او را پخش کنند. نخبگان اولی که در کشورهای استعمار شده تربیت شدند اکثراً از آبخور مادی و فرهنگی استعمارگر آب میخوردند و از میان همین نخبگان بود که گهگاهی جرقه ای پدید میآید و خرمن آزادیخواهی توده ها را آتش میزد. استعمارگران بومی نیز برای تداوم بهره کشی، اجحاف و تعدی شان باید میان خود و توده ها قشر انگلی بوجود آورند که بعنوان دلال شیرۀ مردمان را بمکد و به ارباب برساند. " دلال " چه دلال ارباب - رعیتی، ویا دلال سرمایاداری آن مهره اساسی است که در عصر استعمار و استعمار نوین، استعمارگر و استعمارگر بومی بر آن تکیه میکند و از طریق اوست که بوروکراسی نظامی - پولیسی دولتهای مستبد مشاطه میشود و یا دقیقتر بگوییم به گردش در میآید و هم از طریق اوست که " دست دراز " استعمارگر ماشین غول پیکر "جهان وطنیت " خود را که - خون می مکد و کالا بیرون میدهد - به حرکت در میآورد. دلال استعمارگر و استعمارگر بومی در میدان تنها نمی ایستد: اعضای حکومت را میخرد، به " پارلمانها " وکیل میفرستد، سازمان سیاسی بوجود میآورد، روشنفکر و هنر مند و ... را در خدمت خود میگیرد ، در مؤسسات تعلیمی رخنه میکند و بالاخره ابزار سرکوبش - چه ارتش و چه پولیس و یا محاکم سری و علنی اش - چون "شمشیر داموکلس" بر فرق مبارزین تسلیم نا پذیر آویخته است. ولی همه اینها که در خدمت از خود بیگانگی و تسلیم و انقیاد به استعمارگر و یا استعمارگر بومی است، چون برخلاف روند کلی تاریخ است و با ناموس تکاملی در تعارض قرار دارد ناگزیر امواج پیهمی از مبارزه را در بطن خود پرورش میدهد. مبارزات ضد استعماری و ضد ارتجاعی عصر ما - بویژه در چند دهۀ اخیر بر تارک تاریخ معاصر بشری چون نگینی میدرخشد که خط درشت آگاهی و آزادگی را در بستر زمان ما ترسیم نموده است.

اگر استعمارگر روشهای نوین سرکوب و نابودی مقاومت را آموخته است، استعمار شده نیز راه ها و روشهای نوی برای مقابله با این نابودی را بدست آورده است. در عصر کنونی مبارزات آزادیخواهانه مردم و ملل اسیر و دربند یکی از حماسی ترین پویه های تاریخ بشری را میسازد. ویتنام و الجزایر دیروز و قربانیان فاشیسم هیتلری اگر چهره استعمارگر را در آئینه تمام قد مبارزات خود نشان داد، افغانستان و پولند امروزی جانب دیگر این نیمرخ را نشان میدهد که چگونه فاشیسم لجام گسیخته روس بشکرانه تمرکز عظیم نظامی - صنعتی و با عوامفریبی تاریخی اش تاریخ ملتها را نفی میکند، ارزشهای آنانرا نابود میسازد و زشت ترین نوع از خود بیگانگی طبیعی و اجتماعی را در پرده نیرنگ " دموکراسی - خلقی " بخورد مردم میدهد.

اشکال تسلیم طلبی ملی:

با پیشرفت ابزار قهر و سرکوب و وسایل و راه های بهره کشی، طرق مقابله و مبارزه با آن نیز در قلمرو های نا مکشوفی راه باز نمود. این درست است که در سرتاسر تاریخ قهر ارتجاعی و استعماری

همیشه با قهر انقلابی روبرو بود. و بدین صورت قهر به عنوان دایه جوامع نوین نقش مهمی در پیشرفت تاریخ انسانی داشته است، ولیکن امروزه با گسترش و امتداد خط مبارزاتی در ساحه های مختلف اقتصادی - اجتماعی در شکل تظاهرات، اعتصابات، مقاومت منفی، تخریب دستگاههای قهریه دولت از درون، تبلیغات سیاسی - فرهنگی و... اشکال ستیزه اجتماعی و ملی نیز یکی دوتا نیست. همچنان اشکال تسلیم در مقابل ارتجاع - استعمار نیز همانند شورش و ستیز و مبارزه و همپای راه و روشهای قهر و سرکوب در یک شکل محصور نمانده است.

کشور محبوب و لگدمال شده ما در طی چند سال محدود اخیر این اشکال مختلف را همه بخود دیده است. اشکال مختلف قهر و سرکوب، اشکال متعدد مبارزه و ستیزه، و اشکال متنوع تسلیم در مقابل دشمن. و این کاملاً منطقی است که قهر و سرکوب میلاد مبارزه و ستیز را نوید میدهد. این مبارزه بنابر پیچیدگی و یا دیگر عواملی که پسانتر بر می شمیریم، گهگاهی به موانعی بر می خورد که منجر به تسلیم و نابودی - مؤقت و یا فراگیر - آن میشود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از زمان بنیانگذاری توطئه آمیزش در سال (۱۳۴۴-۱۹۶۵) منادی انقیاد ملی بود. وابستگی کامل رشته های مختلف زندگی ما را به امپریالیسم روس بنام " دوستی " و " همکاری برادرانه " و غیره لاطائلات تبلیغ میکرد. اعترافات آقای ! کیانوری، به آژین و دیگر اعضاء مرکزیت حزب مزدور و منفور توده ایران یک بار دیگر عمق گنبدیگی و فساد را که این احزاب را فرا گرفته است برملا ساخت و نشان داد که امپریالیسم روس برای پیاده کردن سیاست ها و اهداف خود چگونه اعضاء احزاب " برادر " خود را - از بهترین یا کهنترین آنها - به پادوی و چاکری بر میگزیند و از آنها زشت ترین و منفور ترین وظایف یعنی جاسوسی علیه مادر وطن را مطالبه میکند. این مناسبات در افغانستان بشکل غم انگیز تر آن پیاده شد. حزب مزدور خلق و پرچم در پهلوی اینکه منادی و عامل انقیاد ملی بود - برای رسیدن به این هدف پلیدش باید در مقابل پاسداری نظامات کهن بومی نیز کرنش میکرد و به تائید و همکاری آنها راه را برای ارباب خود باز مینمود. اینجاست که یکبار دیگر تجربه مکرر تاریخ تکرار میشود که هرآنکه بر شمشیر ظلم بوسه بزند و در خدمت جباران و گردنکشان قرار گیرد، خواه نا خواه به وطنفروشی و خود فروشی تن در میدهد. و عکس آن هم کاملاً درست است. فقط کسانی میتوانند از ساحت مام وطن دفاع نمایند که بیدریغ در موضع دفاع از منافع انقلابی و تاریخی مردم قرار داشته باشند. تسلیم طلبی اجتماعی و انقیاد در مقابل بیعدالتی و اجحاف راه را برای تسلیم طلبی و انقیاد ملی هموار میسازد. و انقیاد و تسلیم طلبی ملی فقط بر زمینه تسلیم طلبی اجتماعی رشد میکند و محیط زیست خود را مییابد. اما علاوه بر حزب مزدور " دموکراتیک خلق " - با هر دو جناح آن پرچم و خلق که از لحاظ ماهوی هیچ اختلافی از هم ندارند - عده دیگر نیز ریزه خواران خوان استعمار اند و انتطار " گوشه چشمی " از استعمارگر روس را دارند. این گروه ها که گاهی از ستم و اجحاف می نالند و زمانی بنام کار و کارگر سینه چاک میکنند ، اکنون میخواهند دزدانه در صف مردم در آیند و به اصطلاح معروف " همره قافله و شریک دزد " اند. اینها با زبان دیگری و با خرام متفاوتی میخواهند دست خون آلود استعمارگر را بشویند و راه را برای حاکمیت کاذب خود هموار سازند. توگویی تره کی و امین ویا ببرک حیلہ گر بدون اجازه ارباب میتوانند ویا میتوانند آب بنوشند!!

عده ای دیگر نیز هستند که ظاهراً در صف ضد استعمار قرار دارند یعنی اینکه برضد استعمار می‌جنگند، آنرا بد میگویند و... ولی در عین حال برادرکشی را وظیفه اصلی خود قرار داده اند. در صفوف مردم تفرقه ایجاد میکنند، وظایف ثانوی و تبعی را آنقدر بزرگ میسازند که مانع وحدت ملت و نیروهای ضد استعماری میگردد. وقتی آنها مردم را قتل عام میکنند، دارایی مردم را چپاول میکنند و بر ناموس مردم تعرض مینمایند؛ مردم از ترس جان و بنابر غریزه بقاء نفس به دشمن پناه میبرند. آن یکی عملاً در آغوش دشمن افتیده است ولی ناراضی است و آن دیگری بعنوان "چماق گنده" استعمار بنام "استقلال طلب" و "مسلمان" بر فرق مردم کوبیده میشود. آیا اینها "استقلال طلب" هستند یا "تسلیم طلب"؟

عده ای دیگر به "بفاء مطلق" دشمن عقیده دارند، دشمن را شکست ناپذیر میدانند و مردم را ناتوان. هم نیرومندی دشمن برای آنها ابدی و مطلق است و هم ناتوانی و پراگندگی مردم. تئوری "بفاء" دشمن چه به مفهوم اجتماعی و یا ملی آن یا به تسلیم و سجود در مقابل استعمارگر و یا بهره کش بومی میرسد و یا به انحلال طلبی و دنباله روی. روشهایی از تفکر و عمل که اگرچه چند صباحی زندگی را برای حاملین آن تضمین نماید، در نتیجه نهایی به "تصفیه"، نابودی و یا تسلیمی آنها منجر میشود و در بهترین حالت زائده ای میشوند برای عناصر زالو و مزدوریکه سروری دروغین آنها را مست و بیخود ساخته است.

همچنان عده ای اند که در متن استعماری خواستار راه حل های "قانع کننده برای طرفین" میباشند و فکر میکنند با دلسوزی و با استرحام میتوانند استعمارگر را راضی به عقب نشینی نمایند. این عده فکر میکنند با توافقات پشت پرده و با زدوبندهای موقتی میتوانند کمکی به ملت استعمار شده خود بنمایند و واقعاً میتوانند حاکمیت ملی و یا آزادی را به مردم بازگردانند، غافل از اینکه استعمارگر از آنها بعنوان عروسک های خیمه شب بازی استفاده میکند تا مردم را مقهور و مسحور حرکات بوالعجبانه آنها بنماید و "درخلوت آن کار دیگر" را میکنند که پامال کردن شرافت، آبرو و غرور ملی ماست. ما اکنون در مورد کار نفوذی دشمن در میان مقاومت و استفاده از آنها بعنوان ابزاری برای رسیدن به هدف خود و همچنان کار سیاسی، فرهنگی، روانی و اقتصادی که دشمن برای بانقیاد کشیدن ملت ما رویدست دارد، عجالتاً صحبت نمیکنیم و میگذاریم آنرا برای آینده ها.

ولی چنانچه دیدیم، دشمن اگرهم بطور عمده از طریق مزدوران رسوای خود "پرچم" و "خلق" بوسیله ابزار قهریه که عبارت از ارتش بیگانه و یا پوشالی است میخواهد انقیاد ملت را کامل کند، ولی در پهلوی این وسیله بوسایل و راه های متعدد دیگر نیز دست میزند که هم از لحاظ شکل پیاده کردن و هم درجه حدت و وضوح آن از دیگر اشکال تفاوت دارد.

ریشه های تسلیم طلبی و یا علل و عوامل آن:

اکنون دیگر این مسأله کاملاً واضح است که روشها و کنشهای انسانی باید پایه و ریشه خود را در همان اجتماع انسانی بیابد. شورش و تسلیم به عنوان دو نوع کنش متعارض باهم در مقابل سیطره بیگانه بهم پیوست و مرتبط اند. هر کدام عامل یا عوامل خود را در اوضاع محیطی خود دارند. اینجاست که داشتن حقانیت درمسئله مبارزه و ستیزه به تنهایی نمیتواند ضامن پیروزی باشد، اگرچه میتواند زمینه ای استوار برای پیروزی بگسترده.

اولین و اساسی ترین عامل تسلیم درمقابل ظلم - بویژه ظلم ملی واستعماری - ارتباط سرشت و سرنوشت است. یعنی اینکه استعمارگر درجامعه استعمار شده عناصری را پرورش میدهد تا در سرشت خود همانند ویا زائده استعمارگرباشند ویا در سرنوشت با اوشریک و همانند شوند. وضع "پرچم" و "خلق" و استعمار روس درجامعه ما چنین است. بناءً تمام کردار و روشهای اینگونه گروهی وابسته و زالو نمیتواند جدا از ماهیت و سرشت آنها مورد مطالعه قرارگیرد. عامل دیگر عاملی است تاریخی. در هر جامعه ای گروههایی از مردم از نگاه تاریخی با استعمارگر وابسته اند. استثمارگر بومی خصلتاً با استعمارگر پیوند دارد. اگرچه گهگاهی ممکن است در مقابل استعمارگرمشخص قدامت کند، ولی بدون از محدوده وابستگی نمیتواند حرکت نماید. اگرهم علیه یک استعمارگر میجنگد، سرنوشت خود را به استعمارگر دیگری پیوند میزند. درینجا آنچه مهم است البته نه تنها خاستگاه اجتماعی این گروه هاست، بلکه برخورد مشخص آنها با مسئله انقلاب و پیشرفت انسانی بطور عام است که میتواند حیثیت تعیین کننده داشته باشد.

از همین دیدگاه میتوان عده ای از گروه های نوسانی و "ذو حیاتین" را نیز در نظر داشت که از یک جانب از استعمار ضربت میپذیرند، اما از جانب دیگر از انقلاب واقعی نیز ترس دارند. و در تمام جریان انقلاب حیثیت ناقل میکروب انقلاب و ضد انقلاب به هر دو اردوگاه را دارند. تثبیت آنها در اردوگاه انقلاب فقط میتواند با تربیت فکری سیاسی ممتد و تجربه عملی درازمدت میسر گردد. عامل دیگر عامل سیاسی است: درجامعه استعماری هم تعارضات اجتماعی موجود مؤقتاً به فتور میگرایند و هم درمقابل استعمار بسیج میشوند. ولی یافتن قاسم مشترک که حرکت تمام نیروهای اجتماعی یک ملت را در مدت درازی روی یک خط واحد تضمین نماید، نه تنها به رشد سیاسی کتله های " نخبه " نیازمند است، بلکه رشد سیاسی مجموع جامعه نیز تأثیرات ژرف و اساسی در ایجاد همچوجبه گسترده و وسیع ضد استعماری دارد. علاوه بر اینکه در یک ستیز ضد استعماری گروه های مختلف اجتماعی در داخل یک ملت علیه استعمار قیام میکنند که هر کدام خاستگاه فکری جداگانه و برنامه سیاسی مختلف و راه و روشهای عملی متفاوت از همدیگر را دارا است و در همچو حالت یک مبارز نه تنها بصورت افقی درمقابل استعمارگر به پیش میرود بلکه همزمان با آن مبارزه ای دیگر بشکل عمودی در داخل خود جامعه نیز رشد میکند. و این حالت مبارزه چند جانبه خواه نا خواه در کشمکش خود شرایط ایجاد یک جبهه گسترده را ضعیف کرده و در مقابل امکان مانور دشمن را در میان نیروهای مقاومت تزیید میبخشد.

در جریان زد و خورد چند جانبه نیروهای مقاومت اغلباً چنین اتفاق میافتد که از میان دوست و دشمن که بطور عینی خود را در موقعیت استعماری مشخص ساخته است دستخوش سیاستهای خانه خراب کن این

یا آن نیرو میشود تا آن حدیکه اختلافات میان نیروهای مقاومت در صدر تعارضات ذات البینی قرار میگیرد و دشمن عملاً فراموش میشود یا اینکه با تحلیل این اوضاع مصنوعی برپایه ضعف فرهنگی، فکری موقعیت دوست و دشمن از نظر تصمیم گیرندگان سیاسی جابجا و مغشوش میگردد و بیراهه را بجای راه و یا چاه را بجای راه میبیند و گفته معروف " لغزش اولین گام هلاکت است". وقتی درین صورت ها اشتباه کاران بخود نیابند یقیناً درکام اژدهای استعمار بلعیده میشوند. (درین میان باید از نتایج اسف انگیز سیاستهای انحصارگرانه عده ای کوتاه نظر یاد کرد که فکر میکنند با تفنگ های خیراتی میتوانند ملت غیور و سرکش افغان را رام سیاستهای زورگویانه خود کنند، غافل از اینکه ملتی را که روس امپریالیستی نتوانسته است بزور اسلحه بشکند، این یا آن حزب مونتاز شده نیز قادر نخواهد بود آنرا بدنبال خود بکشاند. فشار انحصارگرایانه این احزاب عده زیادی از مردم را برخلاف قدرت آنها بدامن استعمارگر روس می اندازد.)

عامل دیگری که به این عامل بستگی عمیق دارد عامل فرهنگی است. در یک محیط عقبمانده فرهنگی که مردم هنوز از مصالح علیای ملی و سیاستهای ملی و... بدورند و مصالح خود را بطورحسی فقط در روابط خویشاوندی و خونی و... خلاصه میکنند و حب و بغض نیز در محدوده همین گونه اعتبارات رنگ میگیرد، زمینه خوبی برای پراکنده کردن نیروهای مقاومت ملی و به بازی گرفتن بخشی علیه بخش دیگر بوجود میآید که میتواند مانند عوامل دیگر زمینه خوبی برای رشد گرایش و روند تسلیم طلبانه را مهیا سازد. تجربه روس استعمارگر چه در زمان تزاران در آسیای میانه و یا تزاران نوین در کشور ما مثال های زنده ای را در این مورد میدهد.

ولی آنچه در کشور ما بخصوص اهمیت دارد وجود جنبش عمل خودبخودی و فراگیر است که همپای خود جنبش سیاسی و فکری را فاقد بوده است. اینگونه جنبشها هر قدر هم از شور انقلابی توده های ملیونی ملهم باشد به علت اینکه بدرستی رهبری نمیشود و خواه ناخواه بطور یک بعدی و یا در ابعاد ناخواسته حرکت میکند به شکستهای حتمی روبرو میشود. بدائیت جنبش و فقدان تجربه محسوس ملت درمقابله ضد استعماری در متن شرایط و اوضاعی که عقبگاه استراتژی یک غیر مطمئن ولرزان و عقب مانده را داشته باشد، همگی در مجموع میکانیزی بوجود میآورد که بعد از هر شکست کوچک و بزرگ، نطفه های یأس و نا امید، ابهام و اغتشاش فکری را بمتاب نطفه های تسلیم طلبی تخم گذاری میکند که در شرایط فقدان یک جریان روشنگر و رهگشا به روند و گرایش عمومی مبدل خواهد شد. البته کمبود امکانات مادی - تکنیکی و فقدان یک پایگاه مستحکم انقلابی که بتواند امید و روشنی به اطراف خود بپراکند، میتواند زمینه خوبی برای رشد افکار بدبینانه و مأیوسانه باشد که پیش درآمد نطفه های خبیث تسلیم طلبی است. این مسئله بویژه در شرایطی اهمیت زیادی کسب میکند که نظامیگری سراسر جنبش را فرا گرفته است و هیچ نیروی اجتماعی نتوانسته است جنبش را از لحاظ سیاسی و فکری تحت هژمونی خود بیاورد. بناءً تجارب مجزا، سطحی و پراکنده باقی مانده، هیچ نیرویی قادر نیست - و یا احیاناً ظرفیت آنرا ندارد - تا ارزیابی از وضعیت کلی جنبش ارائه دهد، و خود را اکثراً در ورای طرح های بلندبالای گروه گرایانه خود میپوشانند که نه خود آنها را قانع میسازد نه مردم را.

در اخیر باید گفت که فشار نظامی استعمارگر همگام با تبلیغات روانی و عوامل نفوذی دشمن همگی

دست بدست هم می‌دهد تا نتیجه ای از عامل " توطئه " نیز بدست آوردند که در این مورد اکنون به طور مفصل صحبت نمی‌کنیم.

طرق مبارزه با تسلیم طلبی ملی:

نگرش علمی به تاریخ انسانی و به کنشها و روشهای او به این نتیجه رسیده است که افکار، روشها و کنشهای انسانی علل و انگیزه هایی دارد که باید آنرا در خود جامعه جستجو کرد و هر واقعه ای نیز به گذشته خود پیوند نتیجه با علت را دارد، چنانچه خود علتی برای نتایج بعدی می‌گردد. بررسی های علمی همچنان نشان داده است که نقش تصادف در رویدادهای اجتماعی بی اندازه ناچیز است و وقایع و حوادث را نمیتوان فقط برپایه خوبی و بدی افراد توجیه کرد. بناءً نمیتوان بسادگی حکم کرد که فلان شخص که دارای طینت خوبست در مقابل ظلم و تعدی ملی و اجتماعی به مقاومت و شورش برمیخیزد و بهمان که بدطینت است برعکس به تسلیم می‌گراید.

ما چنانچه نشان دادیم تسلیم درمقابل دشمن باشکال گونه گونه آن چه فکری، چه سیاسی - علمی و یا فرهنگی - ریشه های تاریخی، سیاسی، فرهنگی، فکری و محیطی دارد و همه این امراض و پلیدی ها را نمیتوان با شیوه ای واحد از بین برد و یا معالجه کرد. مثلاً عاملین انقیاد ملی را باید با انتقاد سلاح بطور همه جانبه نابود کرد ولی کسانی که با انحصارطلبی احمقانه خود راه را برای استعمارگر باز میکنند ، باید با اسلحه انتقاد و بطور سیاسی بوحدت طلبیده اصلاح کرد و در صورتی که عده ای بر مواضع ضد وحدت خود پافشاری مینمایند تجرید نمود. البته که این کار ساده نیست و به هیچوجه آسانتر و ساده تر از مبارزه علیه استعمارگر هم نیست. ولی دشواری کار معنی این را نمیدهد که ما از شیوه صحیح حل مسائل انقلاب سرباز زنیم. عقب ماندگی فرهنگی، سیاسی و تئوریک را با طرح و عملی کردن یک استراتژی جامع الاطراف که هم با استعمار بجنگد و هم به تربیت مردم همت گمارد، باید از بین برد. یأس و ناامیدی ناشی از پذیرش تئوری " بقاء " دشمن را باید با کارشاق و همه جانبه و روشنگرانه و عملی و طرح برنامه های عملی قابل اجرا علاج کرد و عوامل نفوذی دشمن را باید در زیر ذره بین علمی فکری - سیاسی در پیچ و مهره های تشکیلات باز شناخت و بجزای اعمال شان رسانید، دست اشتباه کاران را گرفت و دست خیانت کاران را قطع کرد و...

اگر ما در امور انقلاب به مسایل حیاتی آن با لامبالاتی بنگریم و در توجیه وضع موجود برآنیم و همه چیز را به حساب شرایط و اوضاع بگذاریم و لحظه گذرای کنونی انقلاب محک سیاستها و روشهای ما باشد، در آن صورت پیش روی واقعیت فاسد کنونی به سجده افتیده ایم و نتوانسته ایم وظیفه خود را در انقلاب کشور خود انجام دهیم. از جانب دیگر عدم درک همه جانبه واقعه و روند ویا پدیده ای ، عدم بررسی علل و عوامل و ریشه های آن، اشکال آن و ناتوانی در یافتن راه حل های مشخص عملی، سودمند و دیرپا ما را به موجوداتی مبدل میکند که دهن تب آلود ما به هذیان گویی و نفرین اکتفاء می ورزد.

اکنون یک سازمان انقلابی، پیشتاز و میهن دوست که هم از نگاه تفکر و عمل و هم از لحاظ منافع تاریخی

در تعارض خونین با استعمار - ارتجاع قرار دارد و حساب آن از استعمارگر ، ایادی، و پایه های آن بکلی جداست، ممکن است در جریان عمل بغرنج انقلاب دچار اشتباهاتی ناگزیر گردد و یا وبای موجود در جامعه - چه در سطح فکری، سیاسی و یا سازماندهی اجتماعی - بتواند دامن پاک آن را با غبار شبهات و یا لکه هایی بیالاید. چگونگی آن و راه و روش برخورد فعال با آنرا که ریشه کن کردن شجره خبیثه انقیاد و تسلیم طلبی - در تمام ابعاد آنست ، به بحث میگیریم.

۱- پیوند با گذشته:

" انسان خود آگاهی است". اشکال مختلف مبارزه و ستیزه انسان در قلمرو های گوناگون با مبارزه میان خود آگاهی و از خود بیگانگی توأم بوده است. حاکمان محکوم شده در جریان دگرگونی ذاتی و عینی شان، با مجموع کتله های انسانی در حول و حوش خود هم هویت میشوند، ذات خود بمثابة انسان را که از زنگار از خود بیگانگی تیره گشته بود در روشنائی موقعیت جدید خود که آینه تمام قد اجتماعی است درمیابند. و هنگامیکه از مرز ذات خود با اوصاف دیگری پیوند بخورند، دوباره در موقعیت کلی از خود بیگانگی قرار میگیرند، منتها در از خود بیگانگی محکومیت که با از خود بیگانگی حاکمیت فقط از نگاه شکلی در تضاد است، اگر چه در محتوای آن - بمعنی از خود بیگانگی - تفاوتی نیست.

محکومان حاکم شده نیز آگاهی دوباره به قلمرو از خود بیگانگی قدم میگذارند که در موقعیت جدید خود - موقعیت حاکمیت - بجای تلاش و ستیزه برای از بین بردن حاکمیت و محکومیت در کلیت آن در تحکیم حاکمیت خود و محکومیت دیگران بکوشند و تازه فاجعه غم انگیز از آنجا آغاز میشود که وسایل جای اهداف را بگیرند و مثنی طفیلی و فرصت طلب در پناه از خود بیگانگی جبری و مؤقتی، برج و باروی پاسداری از آنرا برافرازند.

تسلیم طلبی به معنی نوعی از خود بیگانگی در دارزای تاریخ با اشکال گوناگون و بنابر عوامل متعدد بوجود آمده است و هر قدر جامعه انسانی به پیچیدگی گرائیده است و هر اندازه این جامعه بنابر پیشرفت دانش بشری و ابزار و وسایل زندگی به هم نزدیک شده است و مناسبات گسترده " جهان وطنی " بر مرادوات و ارتباطات انسانی چیره گشته، اشکال عوامل و ابعاد ستیزه و تسلیم نیز پهنا و تنوع بیشتری کسب کرده است که ما شمه ای از آن را درمبحث گذشته یاد آور شدیم.

۲ - سازمان پیشتاز ، موقعیت و وظیفه تاریخی آن:

استعمار - چه کهن و چه نوین - بمفهوم نفی کننده تاریخ ملتها ، سد کننده تکامل اجتماعات بشری، مسخ کننده هویت فرهنگی انسانها، مدافع بدترین و فجیع ترن انواع بهره کشی، ظلم، تعدی و مناسبات غیر عادلانه میان انسانهاست و نتیجتاً بدترین نوع از خود بیگانگی را با خود به همراه دارد. ولی شورش و ستیزه علیه استعمار نیز در درازای تاریخ هیچگاهی از موضع یگانه و با انگیزه یگانه نبوده است. از همینجاست که محکومان حاکم شده اکثراً خود در تناقض با حاکم استعماری شیوه ها خصال و مناسبات استعماری را در جامه دیگری عرضه میکنند و این توهم را درمیخلیه ارباب نظر برمی انگیزند که حاکمیت و محکومیت جزئی از ناموس زندگی و لازمه اجتماعات بشری است و غرامت ازلی است که اولاد آدم در ازای دو گندم به ندامت میپردازد.

در عصریکه کتله های عظیم " سراپا برهنه و حرمان کشیده " قرن بپا خاسته اند تا " فلک را سقف بشکافند و طرح نو دراندازند" ، طرحی که در آن نه از خود بیگانگی طبیعی ونه از خود بیگانگی اجتماعی محلی از اعراب داشته باشد. موضع یک سازمان پیشتاز در برابر استعمار ماهیتاً این است که بعنوان نماینده فکری - سیاسی این کتله های عظیم تاریخ ساز که بار پیشرفت و ترقی را در جریان تاریخ بردوش توانای خود دارند و هویت فرهنگی پیشرونده انسان در بند و زنجیر گسل را نمایش میدهند، در تناقض آشتی ناپذیر با استعمارگر و استثمارگر بومی قرار میگیرد. یک سازمان پیشتاز صرفاً نه برای قدرت و حاکمیت ، بلکه اساساً برای دگرگونی های فراگیر و بنیادی می ستیزد. مبارزه برای رسیدن به قدرت و حاکمیت فقط تا آنحدی میتواند مشروع و موجه باشد که راه را برای خود آگاهی انسانی - بمفهوم ساختن آگاهانه تاریخ - باز نماید، تاریخی که در آن دیگر استعمار نتواند ملت های گسترده را بنام اشاعه " تمدن " ، " پیشرفت " ، " سوسیالیسم " وغیره از تب و تلاش خود این انسانها برای رسیدن به تمدن و پیشرفت واقعی برای بدست آوردن رفاه اجتماعی در چهارچوب ارزشهای مادی و معنوی جامعه خود باز دارد.

یک سازمان پیشتاز در مجموع جامعه در موضع دفاع از گروه ها و لایه های اجتماعی فرودست، به افکار ، سیاستها و اشکال مشخص سازماندهی نیاز دارد که بدون آن نمیتواند " نظامات کهن " را که اکنون در پناه استعمار نوین به بازی خود مشغول است ، برهم ریزد و " طرح نو دراندازد". این سازمان چنانچه در مناسبات درونمرزی خود از آزادی وطن و هموطن دفاع میکند، در مناسبات برونمرزی خود نمیتواند سرنوشت خود را در گرو آن نیروهایی بگذارد که یا آزادی ملتها را لگدمال میکنند و یا انسان های آزاده هموطن خود را در غل و زنجیر دارند.

"ولی انسانها تاریخ خود را مطابق دلخواه خود نمیسازند، بلکه بنابر آن شرایط و اوضاع از گذشته به میراث رسیده ایکه اکنون بر ما حاکم است بنایش میکنند." بناءً سازمان پیشتاز وظیفه دارد موقعیت خود را در رابطه به این اوضاع واقعی درک کند و در پی تحقق آرمانهای خود برآید. طرح موقعیت تاریخی و انقلابی بدون در نظر داشت اوضاع و شرایط واقعی حاکم بر جامعه (آرمانگرایی بی پایه) انسان آزاده و شورشی را که در پی کندن بنیان ناروایی های اجتماعی و ملی برآمده است، در دام اوهام و تصورات نرگسی اش میخکوب میکند و بجای آنکه گره از کار فرو بسته ای بگشاید، تارهای پپله ای را بدور خود می تند و در بهترین حالت وجدان معذب و برانگیخته خود را با مشتکی کلمات و تصورات تسکین میبخشد، ولی درد و رنج بنای عظیم و شکوهمند جامعه و انسان آزاد را نمیتواند درمانی بیابد. اگر دوری گزیدن از موقعیت تاریخی و انقلابی، انسان شورشگر و یا سازمان پیشتازش را به سجود در مقابل اهریمن ظلم اجتماعی - ملی وامیدارد و نطفه های خبیث تسلیم را پرورش میدهد، عدم درک و یا به فراموشی سپردن وظیفه فوری و مقطعی که از شرایط و اوضاع موجود آب میخورد، آرمان گرایی هذیان آلودی را بر ما مسلط میسازد که به اشکال اراده گرایی و ذهنی گرایی سرنوشتی جز لمیدن در منجلاب یأس و تسلیم نخواهد داشت.

۳ - عوامل برون ذاتی تسلیم و ستیزه:

ما در گذشته بر شمردیم که ریشه های تسلیم طلبی را باید در ارتباط سرشت و سرنوشت با استعمار، وابستگی تاریخی با آن ، مناسبات سیاسی بغرنج جامعه که هم بصورت افقی و هم بطور عمودی در تناقض و تقابل هم قرار میگردند و بدین وسیله مرزهای تعیین شده تاریخی در موقعیت استعماری

کشور بنابراین سیاستهای نادرست مخدوش میگردند، و همچنان در عامل فرهنگی بمفهوم عقب ماندگی جامعه استعمار شده و یا مورد تهاجم استعمار قرار گرفته که در آن مصالح علیای ملی و سیاستهای ملی در مقابله با سیاستهای خونی و آبی مرتبه دانی تری را احراز مینماید و بالاخره در جنبش خود بخودی و کمبود مادی - تخنیکی (اقتصادی) و عقب گاه مستحکم استراتژیک جستجو نمود. ما در اینجا سر تکرار آنرا نداریم، ولی میخواهیم نکته ای را که بنا بر اهمیت آن در بحث گذشته به فراموشی و یا دقیقتر بگوئیم بدست تأخیر سپرده بودیم، اکنون عنوان نمائیم و بعد از آن نیز حرکت این عوامل برون ذاتی سازمان پیشتان را در درون اینگونه سازمانها مورد ارزیابی قرار دهیم تا با کشف این میکانیسم کانال های ناقل این امراض و انحرافات را شناسائی کرده و در پی علاج آن برآئیم:

استعمار - کهن و نوین - با خصلت "جهان وطنی" اش در هر کجا پا میگذارد با مجموعه ای از تناقضات روبرو میگردد و یا خود عامل تناقضات جدیدی در جامعه پر از تناقضات پیشین میشود. یکی از این تناقضات هم، رقابت و هم چشمی قدرتهای استعماری برای تسلط بر جهان است. اکنون هیچ نقطه ای در جهان وجود ندارد که در آن رقابت استعماری وجود نداشته باشد. این رقابت هم در پهنا و هم در ژرفنای خود در قلمروها و ابعادی حرکت میکند که اکنون حتی مرکز قلمروهای خود استعمارگر نیز از رقابت هم پالکان دیگرش در امان نیست که در ابعاد گونه گونه پنهان و آشکار، خونین و مسالمت آمیز، حاد و آرام در جریان است. ولی رقابت استعماری با وجود اینکه گهگاهی به مثابه عامل مثبت در پیشرفت و اعتلای جنبش رهایی بخش ملی نقش خود را بازی میکند، از دو جهت برین جنبش تأثیر منفی دارد و عوامل تسلیم و انقیاد را دامن میزند.

جنبش آزادیبخش ملی بعنوان نفی یک فراگرد (پروسه) ضرورتاً پیشرونده تکامل اقتصادی - اجتماعی که توسط استعمار - کهن و نوین - با نفی شخصیت تاریخی ملتها از مسیر طبیعی آن به انحراف کشانده میشود، خواه نا خواه در برخورد با استعمار - در تشخص خود - در دایره رقابت استعماری میافتد. در شرایطی که جنبش مقاومت بر زمینه یک جنبش خود بخودی و فراگیر پایه میگیرد، امکان اینکه بخشهایی از جنبش خود بخودی آگاهانه و یا بطور ناخودآگاه در خدمت رقابت های استعماری قرار گیرد، خیلی زیاد است. درین صورت جنبش مقاومت و یا اقلاً بخشهای وابسته آن - بعزت دوری گزیدن از موقعیت تاریخی ضد استعماری خود و مبدل شدن به زائده استعماری قدرتی رقیب و ستیزه گر، تابع آن متغیری نمیگردد که در ذات خود نافی فراگرد پیشرونده، انتقادی و زنجیر گسل جنبش آزادیبخش ملی است. و بعزت اینکه وابستگی خود نوعی تسلیم است، بناءً مسأله از لحاظ ماهیت و کیفیت با خط استعماری در تماس میشود و بالاخره در تطابق با آن حرکت میکند. این مسأله البته با حسن و سوء نیت و با طبیعت این یا آن فرد یا گروه انسانی هیچگونه ارتباطی ندارد، بلکه با عینیت خود نتایج مشخصی را ضرورتاً بمیان میآورد. این وابستگی تاریخی زمانی - البته - به فاجعه تاریخی مبدل میشود که نیروهای وابسته به کمک اربابان استعماری - بر سر قدرت و یا رقابت قدرت - تمام راه هایی را که به خودآگاهی، خود سازی و خود اتکایی میرسد کور کنند تا مردم را در مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیم قرار دهند و هم پیمانان شان بعنوان "ناجی" ملت و پهلوان پنبه ها راه های بظاهر گونه گونه "معقول" ولی در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش پای مردم بگذارند.

رقابت استعماری در مسیر پریپیچ و خم خود گهگاهی به تصفیه حسابهای "دوستانه" موقتی و مشروطی میرسد که در عرف سیاسی به نام تبنانی یاد میگردد. تبنانی در ماهیت امر نوعی از رقابت

استعماری و یا نتیجه آنست که در مقطع معین برای ترازبندی مایملک و حرکت بعدی ضروری می‌گردد. تبنانی معمولاً در صورتی امکان پذیر است که جنبش آزادیبخش ملی بنابر تکامل درونی و توازن قوا در مسیری غیر قابل پیشبینی شده بیفتد که منافع نیروهای استعماری دخیل مستقیم در یک قضیه را با خطر مواجه سازد. بناءً این نیروها مؤقتاً از رقابت خود دست کشیده و بطور هماهنگ و همسوی، آن مسیر را طبق دلخواه اطراف استعماری تصحیح می‌بخشند.

نوع دیگری از تبنانی در سطح کلی می‌تواند بوجود آید و آن در صورتیست که قدرتهای استعماری بعد از دورانی مخاصمت شدید و حاد - جنگ گرم و سرد - بخواهند برای حرکت‌های استعماری بعدی خود ضابطه‌ها و حد و مرزهای توافق شده را در سطح جهانی بوجود آورند و جنبشهای آزادیبخش و نیروهای حامل آن که در گرد این یا آن قدرت قرار دارند، قربانی اینگونه توطئه‌های جنایتبار میشوند. ما اکنون قصد آنرا نداریم تا این مسأله را بطور مفصل بشگافیم بلکه مقصود فقط اشاراتی بود تا نشان دهیم چگونه رقابت استعماری گهگاهی به تبنانی میانجامد و تبنانی، نیروهای وابسته به استعمار را به انقیاد و تسلیم میکشاند. نیروهای استعماری هم پیمانان شان را در آنچنان موقعیت سجودی قرار میدهند تا با هر حرکت مانوری خود بتوانند بدون درد سری آنرا طبق دلخواه خود به حرکت در آورند. نیروهای وابسته‌ایکه لحظه‌ای توهم آزادی عمل را در سر پرورانده اند، اکثراً قربانی ارباب خود بوده اند.

یک سازمان پیشتاز و انقلابی با خصلت پیشرونده، انتقادی و زنجیرگسل خود در تناقض ماهوی با استعمارگر قرار دارد، در متن اوضاع و شرایط مشخصی چراغ به دست به جنگ سیاهی میرود. در متن اوضاعی که تعدادی از نیروهایی از نگاه سرشت خود با استعمار هم سرنوشت اند، برخی دیگر آن از لحاظ تاریخی در سنگر استعمار قراردارند، سومی بنابر سیاستهای معینی - بگوئیم با حسن نیت - در کام ازدها فرو میرود، دیگری در پایبندی خونی، قومی و محلی خود را دردامن استعمار میاندازد و ... سازمان پیشتاز که در میان جامعه و همه این امراض زندگی و مبارزه میکند، گهگاهی در مقابل جریان نیرومند اجتماع ماحول خود نمیتواند تاب بیاورد و بطور مؤقت یا دایم، جزئی و یا کلی با این جریان عقب گرا و تسلیم طلبانه همراه و هم‌نوا می‌گردد. هیچ سازمان جدی انقلابی نمیتواند ادعا نماید که در آب گل آلود شنا کند و اثراتی از آن بر چشم و گوش او باقی نماند. این درست است که حرکت خلاف این جریان اصلی است انقلابی و اجتناب ناپذیر، ولیکن تأثیرپذیری یک نیروی انقلابی از اوضاع و احوال محیطی اش علمی و قابل قبول است .

۴ - عوامل درون ذاتی تسلیم و ستیزه:

چنانکه پیشتر دیدیم، در مبارزه و ستیزه استعماری آنچه بیش از همه نقش دارد سرشت و یا موقعیت تاریخی یک نیروی اجتماعیست. آن نیروهائیکه براساس سرشت، سرنوشت شان با استعمار پیوند خورده است اگر هم بنابر علل عارضی ای چند گاه در سنگر ضد استعماری بنشینند، همانند مار آستین در لحظه مناسب نیش زهرآلود خود را در بدن انقلاب فرومیبرند. یک سازمان پیشتاز با سرشت ویژه خود در تناقض با استعمار قرار دارد. اگر در صفوف مبارزین پیشتاز راه آزادی فتوری هم ایجاد شود و یا نیروهایی از آن در معبد تسلیم به سجود پردازند در آنصورت یا اشتباهی در کار است یا انحرافی، نه هماهنگی و همسویی طینت و طبیعت. درین صورت یکی از دوسوی

تناقض بطور حتم دیگری را نابود میکند و میلعد، یا گردان پیشتاز دوباره در موقعیت تاریخی خود قرار میگیرد و به گفته نغز مولوی:

"هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش"

و یا اینکه گردان پیشتاز به موقعیت تاریخی خود خیانت میورزد و رنگ می بازد که درین حال حسابش از جمع شیفته گان راستین راه آزادی جداست.

به هر حال استعمار نه بعنوان یک قدرت نظامی صرف، بلکه بمثابة یک سیستم با مردمان جهان - در کشور خودش و در بیرون - طرف است، که درین سیستم هم نگرش فکری آن مضر است و هم حرکت سیاسی آن و هم نهادها و ابزاری که بوسیله آن اهداف خود را برآورده میسازد. یک سازمان پیشتاز نیز بنا به گفته: " لایفلح الحديد الا الحديد " از سیستمی پیروی میکند که نافی نگرش فکری، تحرکات سیاسی و نهاد و ابزار استعماری است.

بناءً اگر سازمان پیشتاز از موقعیت فکری - فلسفی خود انکار ورزد و بخواهد خود را باحلیه افکار عقب گرا و تاریخ زده متجلی سازد و یا به آنچنان لادریتی بیفتد که قدمگاه خود را بعنوان یک سازمان پیشتاز گم کند، در آنصورت به جای اینکه با چراغی به جنگ سیاهی برویم طشتی از قیر را بر چهره خود مالیده ایم و در سیاهی ناپدید شده ایم.

خلع سلاح فکری سازمان پیشتاز و نا امیدی اعتقادی آن، کوششی است که در طی قرون و اعصار استعمار و ارتجاع بدان پرداخته است. گاهی پیشتازان اجتماع به کلی مسخ میشوند و سر از گریبان استعمار میکشند، زمانی به عوامل پنهانی استعمار مبدل میگردند، وقتی هم با نفی ذات خود و بزرگسازای استعمار و ارتجاع مردم را از نگاه معنوی بی روحیه میسازند و یا اینکه در بیابان های گرم و سوزان آنها را به سراب " اندیشه های تازه " سرگردان میسازند. ولی در همه احوال نتیجه یکی است و آن اینکه وقتی سازمان پیشتاز از موقعیت فکری خود به نفع استعمار - ارتجاع و یا به نفع نیروهای دیگری که همراه اویند بگذرد، راه را برای تسلیم در مقابل این نیروها باز میکند و نقش تاریخی خود را که همانا واژگونی و ارونگی تاریخ این ملت است بطور کامل نمیتواند انجام دهد.

ممکن است گاهی هم سازمان پیشتاز از لحاظ اعتقادی بر موقعیت فکری خود استوار جلوه کند، ولی از نگاه سیاسی - نظری و یا سیاسی - عملی در سرانسیب تسلیم طلبی قرار بگیرد. یکی از اشتباهات سیاسی - نظری ای که نطفه های تسلیم طلبی را درخود پرورش میدهد، طرحی است که گویا در کشور ما جنگ کنونی جنگ میان ابرقدرت های امپریالیستی است و یا اقلاً در پهلوی جنگ عادلانه ملت ما، جنگ دو ابرقدرت عمدگی و تسلط کسب میکند و این نظر به فراموشی سپردن یک کلیت تاریخی - اجتماعی (مقاومت مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم روس) و انکار خصلت کلی جنگ عادلانه کنونی عملاً منجر به کناره گیری از آن و تقویت دشمن میشود. این نظر در صور بسیار زنده آن به طرح کاریکاتوری دو اردوگاه (اردوگاه سوسیالیستی به رهبری شوروی!! و اردوگاه امپریالیستی به رهبری امریکا) میرسد که اکنون جناح های ذخیره روسی در ورای آن خود را می پوشانند.

انحراف دیگر سیاسی - نظری مناسبات میان آزادی ملی و دموکراسی را در مرحله کنونی درک نمیکند. مضمون این طرز تفکر چنین است که: " برای رسیدن به آزادی باید دموکراسی در درون نیروهای مقاومت رامتتحقق ساخت، ولی کسانی هستند که در نظر و عمل این دموکراسی را پامال میکنند. لذا باید آن نیروهایی را که دموکراسی را نفی میکنند با " انتقاد سلاح " نفی کرد و این یگانه راه رسیدن به آزادی است." مطلق کردن قطب دموکراسی و عدم توجه به حدود و ثغوریکه دموکراسی درین مقطع تاریخی در چهارچوب آن بایستی حرکت کند (و آن چهارچوب آزادی است) و جدا کردن آن از مسأله عمده مقطع کنونی ما (آزادی) لامحاله پیروان این نظر را به منجلابی میکشاند که برای بیرون آمدن از آن " دست خود را در دست شیطان میدهند" و در نتیجه پایه های تسلیم طلبی را بنیان میگذارند.

انحراف سیاسی - عملی بیشتر خود را در لفافه خجالتی رفرمیسم - اجنتوریسم (کار نفوذی شبه علنی در میان دشمن) می پوشاند. این طرح عملاً بطرف تجزیه دشمن و جلب امکانات آن به نفع انقلاب نمیرود، بلکه " بازی با دم اژدهاست" که بازیگران خود مرکز بین و خود شیفته آنرا همراه با ظرفیت انقلابی سازمان پیشتاز در کام اژدها فرو میبرد.

دوری گزیدن از تجارب انقلابی جهان و رو آوردن بطرف "امپراطوری های خود مختار تشکیلاتی" برزمینه محلی گرایی، نژاد گرایی و دیگر گرایشات مضره، زمینه ساز یأس در میان انقلابیون و نفوذ دشمن است و دیر یا زود گردانندگان مراحق آنرا به سرزمین تسلیم و سجد میرساند. چه سجد ملی یا اجتماعی و یا خزیدن در غار ناامیدی و زندگی شخصی که در همه احوال به کشاندن ظرفیتهای محدود انقلابیون است و سزایی جز نفرین و روسیاهی در پی خواهد داشت.

نفوذ دشمن در بین سازمانهای انقلابی و پیشتاز فقط میتواند برزمینه کمبود های فکری، سیاسی ویا اشکال سازماندهی باز ، خود مختار ویا محلی گرایانه ریشه بداند و خونبارترین نتایج را برای یک سازمان انقلابی به بار آورد و فشار چند جانبه دشمنان رنگارنگ، همراه با کاستی های دیگری مانند سمت گرایی ویا توده گرایی، حفظ مناطق نفوذ و یا نظامیگری در مجموع میکانیزی را بوجود میآورد که عده ای راه " نجات " را فقط در کام اژدها میبینند و در متن یک حرکت مانوری گرایشات تسلیم طلبانه ملی نطفه میندند.

مقاومت و آزادی

قدوم نا میمون استعمار گر که با تخریب نهاد های فکری ،اجتماعی و اقتصادی جامعه مورد استعمار توأم است، تا با ساخت و خواست جامعه استعماری همنا گردد، لاجرم واکنشی فراگیر را با خود همراه دارد که اشکال متعدد ستیزه و شورش و یا تسلیم و سجد بنا بر ویژگیهای درون مرزی و برون مرزی مایه می بندد ، رشد می کند و با جهت گیری های متعددهش با سرنوشت خویش پیوند می خورد.

در جوامع عقب مانده مانند کشور خود ما - که قطب بندی های حاد سیاسی - اجتماعی هنوز عینیت تاریخی خود را ندارد، گروه ها و لایه های متعدد اجتماعی در شبکه ای وسیع و پیچیده روابطه متقابل و با همی قرار میگیرند که نتنها در تضاد و تقابل همدیگرند بلکه همزمان با آن در همگونی و با همی

با یکدیگر تأثیر متقابل خود را دارند. این روابطه بیش از اینکه نافی یکدیگر باشند مکمل همدیگر اند. در متن چنین اوضاع و احوال جنبش مقاومت فراگیریکه بر پایه حرکت خود بخودی توده های ملیونی استوار است صرفاً یک فراگرد نافی استعمار است که در ذات خود تناقضات و کمبود های بی حد و حصری را حمل میکند. خاستگاه ها و خواست ها با انگیزه ها و روش ها، پایه های فکری و چوب بست سیاسی آن همه و همه با هم متفاوت و اکثراً متضاد است. مقاومت در برابر استعمار و تخریب همه جانبه آن، نقطه التقاء بالقوه - حتی نه بالفعل - همه این نیرو ها ذاتاً متناقض است و خود این تناقض ذاتی کند ساز و حتی مانع تکامل جنبش مقاومت تا سرحد یک جنبش آزادبخش است که در واقع یک فراگرد نافی استعماری است. جنبش مقاوت ذاتاً نا همگون و متناقض با سلسله ای از روشها و کنش ها رو بروست که در یکی از جوانب فکری، سیاسی و یا نظامی اش با تسلیم و انقیاد پهلو می زند و یا رهگشای آنست و این چیز عجیبی نیست و ما قبلاً به آن اشارتی کرده ایم ولی در اینجا آنچه برای ما اهمیت دارد چگونگی سرایت آن در میان یک سازمان پیشتاز، انقلابی و میهن دوست است.

یک سازمان پیشتاز، به حیث موجودی زنده و پویا، چنانچه جزئی از محیط خود را - از لحاظ اعتقادی، سیاسی و اجتماعی - در بر میگیرد و به عنوان نیروی بالنده و سازنده بر ماحول خود تأثیر می گذارد و محیط زیست خود را مطابق خواست خود دگرگونه میسازد بمقدار معینی نیز از محیط ما حول خود رنگ میگیرد. تا آنجا که این تأثیر متقابل آگاهانه، هدفمند و با برنامه باشد تند سازی فراگرد پیشرفت انقلاب را یاری میرساند ولی اکثراً این تأثیر متقابل از دایره یک حرکت آگاهانه یا فراتر گذاشته و تابع تحرک درونی " اتو دینامیسم - دیالکتیک " خود جنبش می گردد- جنبش همه چیز هدف هیچ - درین صورت خطر سرایت روش ها، کنشها و نظریاتی که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، دور یا نزدیک با تسلیم و انقیاد پیوند دارد در میان سازمان پیشتاز غیر قابل اجتناب است. بویژه وقتی سازمان پیشتاز نوپا و کم تجربه باشد، مبانی اعتقادی، سیاسی و تشکیلاتی آن هنوز در جریان عمل انقلابی آبدیده نشده باشد، و رهنوردان مجرب، پر مایه و متحرک آن یا از بین رفته باشند و یا اساساً در تناسب با حجم مسئولیت های عملی جنبش کم و نا توان باشند، شرایط و اوضاع محیطی (ملی و بین المللی) مختنق باشد، تحرک درونی خود جنبش جانمایه شبکه و یا شبکه های از کنش ها، روش ها و نیرو هایی میگردد و در طی زمان به سیستم هایی ارتقاء مییابند که حالت موجود " Status quo " را تقدس می بخشند و هستی و بقای خود را در گرو آن می بینند. و برای نگهداری و پاسداری از آن بقلمرو وابستگی و سجد قدم می گذارند که خود اشکال متعددی از تسلیم و انقیاد را به همراه می آورد. از بخشی به بخشی دیگر، از مرحله ای به مرحله ای دیگر و از شکلی به شکل دیگر سرایت میکند، دگر گون میگردد و به نوسان می آید.

اشکال تسلیم طلبی در سازمان پیشتاز

الف - اشکال عاریتی تسلیم طلبی :

اشکال انتقال یافته - از جنبش و جامعه - و عاریتی تسلیم طلبی در بادی امر با سازمان پیشتاز و سیاست های آن در تناقض قرار می گیرد. در حالیکه اشکال ذاتی و جوهری آن در ظاهر امر در خدمت سازمان پیشتاز و با سیاست های آن همگام است ولی در کنه خود منافی سیاست های پیشرونده و زنجیر گسل آنست.

در جامعه پر از تناقض ما وسوسه قدرت و شهوت رسیدن بدان تا آن حدیست که گروه ها، لایه ها و گرایشات متعدد و متناقض حاضر اند برای پیروزی بر رقیب دیرینه و نزدیکش که گاهی مربوط به قریه ای دیگر، قومی فلان و یا رده بهمان میشود دست شیطان را صمیمانه بفشارند. گویا مثل معروف " ما دو دشمن را بهم می اندازیم هر کدام کشته شوند منفعت خلق خدا در آن مضمر است " در کثیف ترین صور آن خود را به نمایش می گذارند. این گره ها از این غافل اند که خود و برادر خود را طعمه توپ دشمن ساخته اند. انتقال و سرایت این خیانت در یک سازمان پیشتاز اکثراً با پشتوانه سیاسی رفرمیستی صورت میگیرد. یک نیروی انقلابی گویا می خواهد " از هر طریقی و بهر وسیله ای " قدرتی بهم بزند و توازن قواء را در تناسب خود و دشمن و یا خود نیروهای رقیب به نفع خود تغیر بدهد و بر پایه این توانائی که بی خون دل بکنار آمده است راه انقلاب را در پیش خواهد گرفت و بدین صورت سیاست قدرت طلبانه با سیاست فریب کارانه پیوند می خورد.

فریب دشمن اصلی است که بدون شک در تمام ادوار و در میان همه نیروها وجود دارد. در اینجا نوعی خود فریبی است که خود را در لفافه تحمیق دشمن عرضه میکند و مضمون آن چنین است که فکر و اراده ما نزد خود ماست از دشمن اسلحه می گیریم و بعد با خود او می جنگیم. جنگ کنونی که یک جنگ پراکنده دارای مراکز بی حد و حصر و تجارب حاصله از آن در اجزای محدود خود، مانند واقعه درد ناک در زمان امین و یا واقعه خوگیانی (قومندان زمان خان) در سال گذشته، بر این طرز تفکر صحه می گذارد ولی تصمیم نظری و عملی آن بدون شرایط و ضوابط معینی خود فریبی احمقانه ایست که مایه آن خود شیفته گی نرگسی است.

سیاست های لحظه ای که بر پایه غریزه بقاء نفس و دفاع از خود بنیان گذاشته میشود در عمل و نظر آن نوع از خود بیگانگی بدوی را نمایش میدهد که انسان اولیه در مقابله با عوامل مانعه طبیعی بدان دچار بود. در اینجا آگاهی بمفهوم کار هدفمند و با برنامه انسانی در پائینترین درجات آن است. سرایت این مرض در میان یک سازمان پیشتاز بیشتر به شکل سیاست های دفع الوقت، کوتاه نظرانه و شوالیه مآبانه بروز می کند و در نتیجه شکست محتوم خود راه را برای تسلیم و سجود در مقابل واقعیت فاسد باز می نماید که یکی از صور تجلی آن تسلیم طلبی است، صورت دیگر آن تسلیم طلبی اجتماعی و یا احياناً انحلال طلبی و...

ب- اشکال جوهری تسلیم طلبی :

یک سازمان پیشتاز که از لحاظ ماهوی در تناقض با استثمارگر و استثمارگر قرار دارد ، نمی تواند بدون نفی ذات و ذاتیت خویش در پهلوی استثمار بایستد و با او همدست و همدستان گردد. سجود و تسلیم در مقابل استثمارگر بومی سازمان پیشتاز را از ریشه اجتماعی آن جدا می سازد و در آنچنان فعالیت های اجتماعی می اندازد که در نتیجه بر شمشیر ظلم اجتماعی بوسه زند و بالأخره خود پرده پوش و پشتیبان آن گردد.

تسلیم طلبی اجتماعی ممکن است جلوه های رنگارنگی بخود بگیرد: شاید گاهی به شکل پشت پا زدن صریح یا پنهانی کلی و یا جزئی مبانی اعتقادی پذیرفته شده خود را نمایش بدهد و شاید زمانی بصورت جانبداری صریح و یا گنگ طرح های سیاسی " دلسوزانه " و " وحدت گرایانه " تجلی کند بدون اینکه همزمان با آن تمایزات سیاسی - اجتماعی خود را با دیگران بفهمد و یا بفهماند و شاید وقتی هم با سرفرود آوردن در مقابل اشکال سازماندهی خود بخودی توده ها و تعمیم آن برای یک فراگرد تاریخی بغرنج ضد استعماری خود را عرضه نماید و . . .

ولی در همه احوال دوری گزیدن از موقعیت و وظیفه تاریخی ، و به فراموشی سپردن منافع تاریخی مردم و بویژه لایه های اساسی جامعه و دلخوش کردن به شعار های میان تهی و بدون محتوا ، " استقلال " " برون راندن روس " ، بدون اینکه مضمون تاریخی - انسانی این حرکت عظیم و شگرف ملت و مردم ما را در نظر بگیرند ، گردانندگان اینگونه طرح های " انسان دوستانه " را با همه نیات خیر خواهانه شان به زباله دان می کشاند تا تفاله های تعفن تسلیم و سجود را در لفافه های تازه و نو نشخوار کنند. یکی از این لفافه های رنگین " واقع گرایی " و یا " منفعت گرایی " است که به مثابه یک روند اعتقادی سازمان پیشتاز را به دو جناح ظاهراً متضاد در واقع همگون تقسیم می سازد. تسلیم طلبی و انحلال طلبی.

مضمون سیاسی تسلیم طلبی " واقعگرایانه " و " منفعت گرایانه " در این است که نیروهای انقلابی با آن خط متمایز ضد استعماری - ضد ارتجاعی به شکست های متعددی رسیده و اکنون نیز توان آنرا ندارد که همزمان در چند جبهه تحمیل شده بجنگد. بناً بهتر است در میان آن نیرویی که حد اقل در ظاهر با مبانی فکری و اعتقادی او دشمنی ندارد پناه برد و منتظر فرصت شود و تا آنجائیکه ممکن است از این سنگر هم دشمن ملی را ضربت زند و هم دشمن اجتماعی را. گردانندگان این گونه طرح ها اکنون دست های تا مرفق بخون مردم مان سرخ است و روسیاهی تاریخی آنها کمتر از نوکران روس نیست.

سیاست های جهشی و یا سوختن مراحل پرده دیگرست که در ورای آن دیو تسلیم طلبی پنهان است. جنبش مقاومت در ذات خود دارای عناصر ناهمگون و متضاد است و همواره در مراحل بدوی و اولی جنبش نیروهای عقب گرا عربده می کشند و با به عاریت گرفتن امتیازات اجتماعی موجود و نهاد های بنا شده بر پایه این امتیازات و روپوش اعتقادی آن تمام اداء و اطوار ، گفتار و کردار و حتی مظاهر و مراسم مردگان را به شکل نفرت انگیز آن دوباره زنده می سازند. نیروهای پیشرونده و سازمان پیشتازش که فقط با نفس دراز می تواند از سرداب مردگان بگذرند و با اشعه خورشید هماغوش و همورد گردند ، گهگاهی وسوسه های کودکانه و خیال انگیز " یک شبه ره صد ساله " پیمودن آنها را به خیز و جست ها و نی سواری هایی وامیدارد که گویا می خواهند با یک گام از کوهی به کوهی دیگر قدم بگذارند بدون اینکه رنج پائین و بالا رفتن از دره عمیق و پر پیچ و خم تجربه را بر خود هموار سازند. و وقتی جریان عادی تکامل اوضاع اجازه " سوختن مراحل " را نمی دهد گردانندگان کودک خوی آن دست به دامان شطح و طامات به پیشواز استعمار به سجود می افتند و بدینصورت با اعدام ذاتیت خویش بقاء ذات خود را تضمین می کنند.

کار نفوذی - تجزیه ای در میان دشمن در صورتیکه مبانی اعتقادی ، سیاسی روشن و ضوابط تشکیلاتی دقیق یکجانبه آنرا همراهی نکند ممکن است در تحت شرایط معینی به ضد خود مبدل شود.

میکانیزم این کار در آغاز با نفوذ یک عامل انقلابی در میان دشمن آغاز می یابد بنابراین نبود یا کمبود تربیت اعتقادی - سیاسی و نبودن ضوابطی که فرد را در تمام اداء و اطوارش زیر نظر و تجدید تربیت قرار دهد و بالاخره او را عامل دو طرف و سرانجام به عامل سرسپرده دشمن مبدل میسازد که درین صورت خونبارترین ضربات را بر پیکر نیروهای انقلابی و سازمان پیشتازش میتواند بزند.

راه دیگر تسلیم - ناامیدی از انقلاب و دورنمای آن بر پایه آن ایجاد بدبینی در مورد این یا آن فرد گروه و غیره ، دامن زدن اتهامات بی پایه ای که فقط میتواند ظرفیت های انقلابی را در فضای گند آلود بی باوری بیاندازد و ایجاد اغتشاش فکری است که خمیرمایه همه آنها این است: " همیشه . . . ! " یأس به مثابه مادر سلسله ای از افکار ، روشها ، کنش ها می تواند بدترین نوع سجود و تسلیم را با خود بیاورد. این نوع تسلیم با وقاحت بی نظیری گویا علیه تسلیم و سجود می رزمد ولی مایه درونی آن آستن به تحلیل بردن شخصیت انقلابی و تبدیل آن به عناصری خود مرکز بین ، پرعقده و بدبین است که راهی جز انحلال و تسلیم ندارند.

و بالاخره ایجاد هرج و مرج فکری ، سیاسی و تشکیلاتی در میان یک سازمان پیشتاز میتواند یکی از اشکال تسلیم و سجود در مقابل دشمن باشد. طرزالعمل این شکل تسلیم طلبی چنین است که سازمان پیشتاز که دارای مبانی اعتقادی محکم سیاست روشن و تشکیلاتی دارای ضوابط و حدود کاملاً مرزبندی شده است در صورتی که عناصر معینی از خط انقلاب منحرف گردند با مجموع سازمان پیشتاز که بصورت یک سیستم کامل عمل می کند در تناقض قرار میگیرند و اکثراً چون تاب مقاومت در مقابل صخره سازمان پیشتاز را ندارند یا اصلاح می گردند و یا به نامی و اسمی رخت برمی بندند.

فضای پر از هرج و مرج که در آن کسی از کسی حساب نگیرد و نوچه های مراهمی که خیال قهرمانی کور شان کرده است بجای اینکه گره از کاری بگشایند و یا ره بجائی ببرند اکثراً در بیراهه های خود بینی و خود رفتگی محبوس می گردند و گاهی هم در چاه تسلیم سرنگون می گردند.

چگونگی مبارزه با تسلیم طلبی

در یک سازمان پیشتاز

برای اینکه سازمان پیشتاز بتواند ذاتیت خویش را بعنوان نیرویی که جامعه را از غرقاب نیستی ، به ساحل هستی " هستی ملی و اجتماعی " میرساند ، تثبیت نماید در قلمرو برون از خود باید آنچنان محیط زیستی خلق کند تا بتواند نو نهال جهان مطلوب خویش را در آن بارور سازد ولی بنا به گفته معروف " لا یهدی العمی الا عمی " برای اینکار خود به درونمایه ضروری ای نیاز دارد تا هم در ساحه نظر و هم در قلمرو عمل و چنانچه در شیوه ها و راه های تحقق هدف قیل از همه چیز بر مبنای پولادین اعتقادی با اطمینان خاطر و دیده روشن به جانب ملکوت آزادی به حرکت بپردازند.

مبارزه علیه تسلیم طلبی در کلیت آن برای سازمان پیشتاز گلیم از آب بدر بردن و سجاده بر دوش کشیدن نیست و گاهی تا سرحد رسالت تاریخی ارتقاء می یابد. و بدینسان است که هم مبارزه ای برون ذاتی و هم درون ذاتی را طالب است تا به عنوان یک حرکت بهم پیوسته متکامل راه را بر تسلیم و انقیاد ببندد و در حرکت پیشرونده خود شورش را تا سرزمین خود آگاهی ملی و اجتماعی برساند.

الف - مبارزه برون ذاتی :

برای زدودن ظلمت از خود بیگانگی اجتماعی - در شکل ملی آن - باید به شناخت علمی و همه جانبه خود و دشمن خود همت گماشت. شناخت خود فریبانه و موهوم و یا متکی بر تخیلات فریبنده و تاریخزده اگر هم زمانی بتواند شگوفائی و تحرکی دروغین ایجاد نماید ولی برای فهم قضایا و مناسبات شدیداً بغرنج یک فراگرد اجتماعی آزادیبخش که هم در مجموعه ای از علایق درون مرزی متشابه و هم در سلسله ای از ارتباطات برون مرزی مرئی و نامرئی واقعیت وجودی خود را بازگو میکند ، کافی نیست و جنبش را به لامحاله - به بیراهه و کجراهه می کشاند و سرانجامی جز تکائف هرچه بیشتر ظلمت از خود بیگانگی نخواهد داشت. شناخت علمی و همه جانبه از خود - کشف ذات - و . . . با موثرات کند ساز و تند ساز حرکت ملی - اجتماعی - کشف جهان ماحول در حدود اجتماعی آن - پایه اساسی آگاهی ملی است که در فراگرد ستیزه ملی نقش تعیین کننده دارد.

مقصود از آگاهی ملی درینجا بطور عام اعتقاد بخود ، تاریخ خود و آن ارزش های مادی و معنوی ایست که یک کتله انسانی - بعنوان کشوری و یا ملتی - در درازای زمان آنرا بوجود آورده و پاسداری کرده و بر پایه و در چارچوب آن پیشرفت آتیه خود را ممکن و موثر میداند. اینکه در درون این کتله انسانی چه گرایشات متناقض وجود دارد مبحثی جداست.

آگاهی ملی انقلابی پایه دوامدار ستیزه ملی است. " جهان وطنیت " در آن صور مشخصی که میهن دوستی و اعتقاد بخود ، تاریخ و ارزش های خودی را نفی کند در هرلباسی که خود را عرضه نماید در تحلیل نهائی راه را برای استعمارگر باز می کند و انسان استعمار زده را از ریشه و پایه اش جدا می سازد. بدین صورت سازمان پیشتاز در پهلوی اینکه با بشریت مجبور و معذب یکجا راه بسوی ملکوت آزادی میبرد و سرنوشت خود را جدا از سوختگان تاریخ معاصر نمی داند. زنده کردن تاریخ پر افتخار میهن خود و جهت دادن تپ و تلاش های مادی و معنوی و برون کشیدن آن از زنگار فراموشی و از خود بیگانگی میتواند نکته اتکایی مطمئن برای یک ستیزه دوامدار ، شاق و بغرنج باشد.

دشمن استعماری دارای نیات عاجل و آجل ، ظاهر و پنهانی است. به نیروهای معینی اساساً تکیه می نماید و ذخایر خود را یا دارد و یا بوجود می آورد و راه و روش های متعدد و متناسبی را برای پیاده کردن طرح های جهانی خود دارد. بدون شناخت واقعینانه علمی و همه جانبه دشمن نمی توان ستیزه با آن را پیروزمندانه به پیش بردو شناخت موهوم ، عقب گرایانه ، جزئی و سطحی از دشمنی چنین غدار راه را برای سیاست های خود فریبانه و عوام فریبانه باز می کند ، امکان نفوذ در میان مردم و جنبش و در نتیجه تسلیم و انقیاد را بیشتر می سازد.

بنأ طرح یک سیاست متکامل که تمام جوانب نیازمندی جنبش را پاسخ گوید ، در پرتو منافع والای ملی از واقعیت های ملی و بین المللی حرکت نماید ، در مقابل استعمار و ایادی رنگارنگ آن دارای

موضع تهاجمی و سازش ناپذیر باشد و جوانب آن در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار داشته باشد ، ضرورت تأخیر ناپذیر است. این طرح باید اتکاء بخود و اتکاء به مردم را متحقق ساخته تناقضات تاریخی – سیاسی موجود را به نفع وحدت و ترقی حل کند و بدینصورت وبای تفرقه جوئی محلی ، قومی و سیاسی را محاصره کرده و با تبارز جوانب اجتماعی و انسانی جنبش ضرورت وجودی خود را تثبیت و راه را برای یک بسیج علمی ، دوامدار و دائم التجدد باز کند. بدین صورت است که محیط زیستی مناسب برای ستیزه ضد استعماری بوجود می آید و سازمان پیشتاز می تواند در اینگونه محیط آفاق تازه ای از ستیزه و مبارزه را برای آزادی انسان استعمار شده باز کند.

ب - مبارزه درون ذاتی :

یک سازمان پیشتاز اگر به موقعیت تاریخی خود در جامعه آگاهی نداشته باشد و برین اعتقاد پایداری نورزیده ، خود را در دیگران منحل سازد و یا بخواهد دنباله روانه تاریخ دیگران را بسازد. در آنصورت خطر اینکه در منجلاب تسلیم اجتماعی و یا ملی بیفتد زیاد است. روشننگری دائم برای کسب خود آگاهی ویژه سازمان پیشتاز و ارتقای کیفی سطح خود آگاهی آن برای فهم مناسباتی که بصورت دائم التزاید بغرنجتر می گردد اساسی ترین عاملی است که سازمان پیشتاز را با موقعیت اش در جامعه و در تاریخ ارتباط میدهد و آنرا تعمیق می بخشد.

ولی اگر این روشننگری همراه و در توازن با روشن کردن راه انقلاب و پیشرفت و طرق ضروری ، معقول و عملی ستیزه ضد استعماری حرکت نکند ، حدود و ثغور این راه و ضابطه های تحرک انقلابی را در مجموع روش ها و کنش هایش روشن نسازد ، به هذیان تب آلود مثنی خود شیفته مبدل میگردد از برج عاج تخیل میخواهد بر زمین و زمان فرمانروائی کند.

سازمان پیشتاز در مناسبات درونی – چنانچه برونی – خود دارای ضابطه هائیسست که فقط در چارچوب و از خلال آن می تواند ذاتیت خود را متحقق بسازد مهمترین این ضابطه ها روابط آزادانه ایست که در زیر چتر یک انضباط آگاهانه حرکت می کند و روابط متقابل عمیقی باهم دارند.

همچنان برخورد متحرک ، پیشرونده ، انتقادی و سازنده بخود و دیگران اصل دیگریسست که مناسبات درونی سازمان پیشتاز را رنگ می بخشد. برون شدن از این چارچوب که در طی یک قرن تلاش انسان آزادیخواه و انقلابی به عنوان تجربه ای جهانشمول پذیرفته شده است خطر افتیدن در چاه تسلیم اجتماعی و ملی را زیاد می سازد و حراست از آن و اعطای محتوای رزمنده و غنی راه را بر دشمنان رنگارنگ می بندد. توجه به این مسئله بخصوص در کار نفوذی میان دشمن می تواند اهمیت حیاتی داشته باشد. چه اگر سازمان پیشتاز در کلیت خود به عنوان یک واحد منضبط حرکت ننماید ، نمی تواند در حساس ترین نوع کار خویش که در مناسبات مانوری و تخریبی با دشمن قرار میگیرد مستحکم و منضبط باشد و قانونمندی های علمی و تجربی این کار را در عمل پیاده نماید.

همچنان سازمان پیشتاز که همواره واقعینانه ترین راه حل ها را برای معضلات و مشکلات مطرح می سازد و از واقعیت – ولو فاسد هم باشد – نقطه آغاز حرکت خویش را انتخاب می نماید ولی تجاوز از این واقعیت فاسد و ربط آن با منافع دراز مدت و تاریخی مردم آن محکی است که تمام کردار سازمان پیشتاز در رابطه با آن سنجش میشود. اعتقاد به منافع دراز مدت و تاریخی مردم ، تعهد و وفاداری در قبال آن ضمانت بزرگی است که جنبش پیشرونده را از لوٹ تسلیم و سجود میراء نگه می

دارد. و درست بر پایه همین وفاداری است که سازمان پیشتاز در مقابل عینیت قانونمندی تکامل اجتماعی برخوردار علمی دارد و " سوختن مراحل " را که در واقع نفی این عینیت و افتیدن در دام ذهن گرائی و اراده گرائی است ، به عنوان شوق خامی میدانند که راه را دو چندان و مصائب را به اضعاف آن بالا می برد.

مقابله با نا امیدی ناشی از پراگندگی جنبش مقاومت ، شرایط نامساعد کنونی در سطح ملی ، منطقه و بین المللی فقط با کار سیاسی مداوم و هدفمند ممکن است. جرثومه های بدبینی ، اتهامات بی بنیاد ، اغتشاشات فکری و هرج و مرج تشکیلاتی که هرکدام در سازمان پیشتاز عامل سجد و تسلیم اجتماعی و یا ملی و یا در بهترین حالت موجب بهدر دادن نیرو و توان سازمان میگردد ، اگر چنانچه با پالایش اعتقادی و روشنگری سیاسی مداوم نگردد ، باید آنرا زیر ذره بین واقعبینی انقلابی قرار داد و در پی علاج آن برآمد. در شرایط کنونی این مرض حالت وُبایی بخود گرفته است و بایستی به مثابه مقابله با وُباء با آن برخورد نمود . بویژه اینکه دشمن با خلق این حالت وُبائی می تواند مزدوران خود را در میان توده های جنبش جا بزند که این مورد بخصوص هوشیاری بیش از حد معمول را طالب است.

پایان سخن

جنبش مقاومت ضد استعماری به عنوان نفی یک وارونگی تاریخی فقط می تواند آنگاه به واژگونی کامل آن برسد که خود را به مثابه یک حرکت خود بخودی نفی نماید و تمام تحرک درونی عوامل متناقض را آگاهانه در مسیری هدفمند سوق دهد ، انسان حاکم تاریخ گردد و مقاومت تا سرحد آزادی انسان و محیط زیست اجتماعی او ارتقاء یابد . و این فراگردی است پریپیچ و خم ، با افت و خیز ها و پیشروی ها و عقبگرد ها ، خلاصه دراز مدت نه فقط بمفهوم زمانی بل به مفهوم منطقی آن و رسیدن به پیروزی سریع مستلزم آن تعقیدات جانبی و درونی خواهد شد که میلاد پیشرس با خود دارد ، علاوه بر آنکه از لحاظ منطقی و عملی ناممکن به نظر می رسد ولیکن در عصر رستاخیز خلق ها و ملل دربند و اسیر این پویه حماسی عصر نیز به ظلمتکده تسلیم و سجد نمی افتد ، عامل زمانی با همه پیچیدگی اش انسان شورشگر و آزاده را یاری می رساند و تحرک درونی این حرکت عظیم – چه در محدوده ملی و یا گسترده جهانی – برخلاف روند وارونگی تاریخی – استعماری و در جهت آزادی انسان حرکت می کند. انسان مجبور با هر حرکت علمی ، سیاسی ، اجتماعی در پهنای جهان – با هر نیتی که باشد و اکنون در خدمت هرکه باشد – به آفاق و ملکوت آزادی نزدیکتر می گردد. دیری نخواهد بود که این وارونگی عظیم تاریخی سرنگون شود و بر روی خرابه های آن انسان مجبور به آزادی رسیده با قامت بلند و کشیده و مشت گره کرده فریاد بزند : زنده باد آزادی . . .

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یکروزه ای